



### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۶۹

ز مکر حق مباش ایمن\* اگر صد بخت بینی تو  
بمال این چشم‌ها را گر به پندارِ یقینی تو

که مکر حق\*\* چنان تند است کز وی دیده جانت  
تو را عرشی نماید او، و گر باشی زمینی تو

گمانِ خائنی می بر تو بر جانِ امین شکلت<sup>(۱)</sup>  
که گر تو ساده دل باشی، ندارد سود امینی تو

خریدی هندوی، زشتی، قبیحی را تو در چادر  
تو ساده پوستین<sup>(۲)</sup> بر بوی زهره روی چینی تو

چو شب در خانه آوردی، بدیدی روش بی‌چادر  
ز رویش دیده بگرفتی، ز بویش بستی بینی تو

در این بازار، طُرّاران<sup>(۳)</sup> زاهدشکل بسیارند  
فریبندت، اگر چه اهل و باعقلِ متینی تو

مگر فضلِ خداوندِ خداوندانِ شمس الدین  
کند تنبیه جانت را، کند هر دم معینی تو

ببین آن آفتابی را کش اول نیست و نی پایان  
که اندر دین همی‌تابد اگر از اهل دینی تو

به سوی باغِ وحدت رو کز او شادی همی روید  
که هر جزوت شود خندان، اگر در خود حزینی تو

### \* قرآن کریم، سوره اعراف(۷)، آیه ۹۹

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يُأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ

آیا پنداشتند که از مکر خدا در امانند؟ از مکر خدا جز زیانکاران ایمن ننشینند.

### \*\* قرآن کریم، سوره یونس(۱۰)، آیه ۲۱

وَإِذَا أَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَهْمٍ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ  
أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ

هرگاه پس از گزندی که به مردم رسیده است رحمتی به آنها بچشانیم، بینی که در آیات ما بداندیشی می‌کنند. بگو:  
مکر خدا سریع‌تر است؛ رسولان ما نیز، بداندیشیهای شما را می‌نویسند.

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۸

حیله کرد انسان و حیله‌ش دام بود  
آنکه جان پنداشت خون‌آشام بود

در بیست و دشمن اندر خانه بود  
حیله فرعون زین افسانه بود

صد هزاران طفل کشت آن کینه‌کش  
و آنکه او می‌جست اندر خانه‌اش

### سعدی، گلستان، در آداب صحبت، بخش ۳۵

بس قامت خوش که زیر چادر باشد  
چون باز کنی مادر مادر باشد

### سعدی، بوستان، باب پنجم در رضا، گفتار اندر اخلاص و برکت آن و ریا و آفت آن

برو جان بابا در اخلاص پیچ  
که نتوانی از خلق رستن به هیچ

کسانی که فعلت پسندیده‌اند  
هنوز از تو نقش برون دیده‌اند

چه قدر آورد بنده حوردیس  
که زیر قبا دارد اندام پیس؟

نشاید به دستان شدن در بهشت  
که بازت رود چادر از روی زشت

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۱

دیده ما چون بسی علت دروست  
رو فنا کن دید خود در دید دوست

دید ما را دید او نِعَمَ الْعَوْضِ ﴿۹۲۱﴾  
یابی اندر دید او کل غَرَضِ

طفل تا گیرا ﴿۹۲۱﴾ و تا پویا ﴿۹۲۱﴾ نبود  
مرکبش جز گردن بابا نبود

چون فضولی گشت و دست و پا نمود  
در عَنَا ﴿۹۲۱﴾ افتاد و در کور و کبود ﴿۹۲۱﴾

جانهای خلق پیش از دست و پا  
می‌پریدند از وفا اندر صفا

چون به امر اِهْبَطُوا ﴿۹۲۱﴾ بندی شدند  
حبس خشم و حرص و خرسندی شدند

ما عِیَالِ ﴿۹۲۱﴾ حضرتیم و شیرخواه  
گفت: الْخَلْقُ عِیَالٌ لِلَّاهِ

### قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۸

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا ۚ فَاِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

گفتیم: همه از بهشت فرود آید؛ پس اگر هدایتی از من به سوی شما رسید، آنها که هدایت مرا پیروی کنند، نه بیمی دارند و نه اندوهی.

### حدیث

همه مردم، خانوار خداوند هستند و کسی که برای مردم سودمندتر باشد، نزد خداوند محبوبتر است.

### مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۱۲

آدمی دید است باقی گوشت و پوست  
هرچه چشمش دیده است آن چیز اوست

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۰۶

آدمی دید است و باقی پوست است  
دید آن است آن که دید دوست است

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۵۴

جواب گفتن انبیا طعن ایشان را و مثل زدن ایشان را

ای دریغا که دوا در رنجتان  
گشت زهر قهر جان آهنگتان<sup>(۱۱)</sup>

ظلمت افزود این چراغ، آن چشم را  
چون خدا بگماشت پرده خشم را

چه رئیسی جُست خواهیم از شما؟  
که ریاستمان فزون است از سما<sup>(۱۲)</sup>

چه شرف یابد ز کشتی بحر دُر؟  
خاصه کشتی یی ز سرگین گشته پُر

ای دریغ آن دیده کور و کبود  
آفتابی اندرو ذره نمود

ز آدمی که بود بی مثل و ندید<sup>(۱۳)</sup>  
دیده ابلیس جز طینی<sup>(۱۴)</sup> ندید

چشم دیوانه<sup>(۱۵)</sup>، بهارش دی نمود  
ز آن طرف جنبید کو را خانه بود

ای بسا دولت که آید گاه گاه  
پیش بی‌دولت، بگردد او ز راه

ای بسا معشوق کاید ناشناخت  
پیش بدبختی، نداند عشق باخت

این غلط ده<sup>(۱۶)</sup>، دیده را، جرمان<sup>(۱۷)</sup> ماست  
وین مُقَلَّب<sup>(۱۸)</sup>، قلب را، سوء القُضاست<sup>(۱۹)</sup>

این بدبختی (من ذهنی) ماست که باعث می شود، چشم ما دچار اشتباه شود. و آن چیزی که قلب را از مشاهده و شناخت حقیقت باز می گرداند، همانا قضای بد (من ذهنی) ماست.

چون بُتِ سنگین، شما را قبله شد  
لعنت و کوری شما را ظلّه<sup>(۲۰)</sup> شد

چون بشاید سنگتان اَنْباز<sup>(۲۱)</sup> حق  
چون نشاید عقل و جان همراز حق؟

پشهٔ مرده، هما را شد شریک  
چون نشاید زنده همرازِ مَلِیک<sup>(۲۲)</sup>؟

یا مگر مرده، تراشیدهٔ شماست  
پشهٔ زنده، تراشیدهٔ خداست

عاشق خویشید و صنعت کرد خویش  
دُمُّ ماران را سِرِّ مار است کیش

نی در آن دُم، دولتی و، نعمتی  
نی در آن سر، راحتی و لذتی

گردِ سر گردان بُود آن دُمُّ مار  
لایقند و درخورند آن هر دو یار

آن چنان گوید حکیم غزنوی  
در الهی‌نامه<sup>(۲۳)</sup> گر خوش بشنوی

کم فضولی کن تو در حکم قَدَر<sup>(۲۴)</sup>  
درخور آمد شخصِ خر با گوشِ خر

شد مناسب عضوها و ابدانِها<sup>(۲۵)</sup>  
شد مناسب وصفِها با جانِها

وصفِ هر جانی تناسبِ باشدش  
بی گمان با جان، که حق بتراشدش

چون صفت با جان قرین کرده ست او  
پس مناسب دانش، همچون چشم و رو

شد مناسب وصف ها در خوب و زشت  
 شد مناسب حرف ها که حق نبشت

دیده و دل هست بَيْنَ اصْبَعَيْنِ \*\*\*<sup>(۲۶)</sup>  
 چون قلم در دستِ کاتبِ ای حسین

ای حسین، چشم و قلب میان دو انگشت پروردگار است، همان گونه که قلم در دست نویسنده است.

اصْبَعِ لُطْفِ سِتِّ و قَهْرِ و در میان  
 کلک<sup>(۲۷)</sup> دل، بَا قَبْضِ<sup>(۲۸)</sup> و بَسْطِ<sup>(۲۹)</sup> زین بَنَانِ<sup>(۳۰)</sup>

ای قلم بنگر گر اجالیستی<sup>(۳۱)</sup>  
 که میان اصْبَعَيْنِ کیستی؟

جمله قصد و جنبشت زین اصْبَعِ است  
 فرق تو بر چار راهِ مَجْمَعِ است

این حروف حال هات از نَسِخِ<sup>(۳۲)</sup> اوست  
 عزم و فَسَخْتِ هم ز عزم و فَسَخِ اوست

جز نیاز و جز تَضَرُّعِ<sup>(۳۳)</sup> راه نیست  
 زین تَقَلُّبِ<sup>(۳۴)</sup> هر قلم آگاه نیست

این، قلم داند ولی بر قدر خود  
 قدر خود پیدا کند در نیک و بد

آنچه در خرگوش و پیل آویختند  
 تا ازل را با جِیلِ<sup>(۳۵)</sup> آمیختند

### \*\*\* حدیث

إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ اصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يُقَلِّبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ.

همانا دل های آدمیزادگان میان دو انگشت خداوند است. و او هر طور خواهد دگرگونش می سازد.

### سنایی، حدیقة الحقیقه

تو فضول از میانه بیرون بر  
 گوش خر، درخور است با سر خر

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۸۵

بیان آنکه هر کس را نرسد مَثَل آوردن، خاصه در کار الهی

کی رسدتان این مثل ها ساختن  
سوی آن درگاه پاک انداختن؟

آن مثل آوردن، آن حضرت است  
که به علم سِرِّ و جَهْرِ (۳۶) او آیت است

تو چه دانی سِرِّ چیزی تا تو گل (۳۷)  
یا به زلفی یا به رخ آری مثل؟

موسی آن را عصا دید و نبود  
اژدها بُد، سِرِّ او لب می‌گشود (۳۸)

چون چنان شاهی نداند سِرِّ چوب  
تو چه دانی سِرِّ این دام و حُبُوب (۳۹)؟

چون غلط شد چشم موسی در مَثَل  
چون کند موشی فُضُولی مُدْخَل (۴۰)؟

آن مثال را چو اژدها کند  
تا به پاسخ جزو جزوت بر کند

این مثال آورد ابلیس لعین  
تا که شد ملعون (۴۱) حق تا یوم دین (۴۲)

این مثال آورد قارون از لِجَاج (۴۳)  
تا فرو شد در زمین با تخت و تاج

این مثال را چو زاغ و بُوم (۴۴) دان  
که ازیشان پست شد صد خاندان

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۹۵

مثل ها زدن قوم نوح، به استهزا، در زمان کشتی ساختن

نوح اندر بادیه کشتی ساخت  
صد مَثَل گو از پی تَسْخَرُ \*\*\*\* (۴۵) بتاخت

در بیابانی که چاه آب نیست  
می‌کند کشتی، چه نادان ابلهی ست

آن یکی می‌گفت: ای کشتی بتاز  
و آن یکی می‌گفت: پَرش هم بساز

او همی‌گفت: این به فرمان خداست  
این به چُرَبک ها<sup>(۴۶)</sup> نخواهد گشت کاست

### \*\*\*\* قرآن کریم، سوره هود(۱۱)، آیه ۳۸

وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ<sup>۱</sup> قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ

و نوح به ساختن کشتی پرداخت و هر گاه کسی از قومش بر او می‌گذشت، وی را مسخره می‌کرد و نوح در پاسخ آنان می‌گفت: اگر امروز شما مرا مسخره می‌کنید ما هم روزی شما را به سُخره گیریم همانطور که شما (امروز ما را) مورد استهزاء قرار می‌دهید.

### قرآن کریم، سوره هود (۱۱)، آیه ۳۷

وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا<sup>۲</sup> وَوَحْيِنَا<sup>۳</sup> وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا<sup>۴</sup> إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ

کشتی را زیر نظر و الهام ما بساز و در باره این ستمکاران با من سخن مگوی، که همه غرقه‌اند.

- (۱) امین شکل: شبیه امینان
- (۲) ساده پوستین: ساده دل، سبک مغز، ابله
- (۳) طَرَار: دزد، جیب‌بر
- (۴) نِعْمَ الْوَعْدُ: بهترین وعده
- (۵) گیرا: گیرنده، قوی
- (۶) پویا: راه رونده، پوینده
- (۷) عَنَّا: مخفف عَنَاء، رنج، سختی
- (۸) کور و کبود: دید من ذهنی و آسیب‌های ناشی از آن
- (۹) اِهْبِطُوا: فرود آید، هبوط کنید
- (۱۰) عِبَال: خانوار
- (۱۱) اَهْنِج: کشیدن، برکندن، در آوردن
- (۱۲) سَمَاء: آسمان
- (۱۳) نَدِيد: همتا و نظیر
- (۱۴) طِين: گل
- (۱۵) چشم دیوانه: دیوانه به معنی شیطانی، چشم دیوانه یعنی چشم ظاهربین شیطانی
- (۱۶) غلط ده: غلط انداز، هر چیز که آدمی را دچار اشتباه کند.
- (۱۷) جرمان: بی‌بهره ماندن
- (۱۸) مُقَلَّب: دگرگون کننده، وارژگون کننده
- (۱۹) سِوَاء الْقَضَاء: قضای بد، بد فرجامی
- (۲۰) ظَلَّة: سایبان، سایه دار
- (۲۱) اَنْبِاز: شریک
- (۲۲) مَلِیک: صاحب مُلک، پادشاه، از اسماء الهی
- (۲۳) الهی‌نامه: همان کتاب حقیقة الحقیقة سنایی است



- (۲۴) قَدَر: فرمان الهی، سرنوشت و آنچه خداوند برای بندگان خود مقدر نموده
- (۲۵) اَبدان: بدن ها، جمع بدن
- (۲۶) اِصْبَعَيْن: دو انگشت
- (۲۷) کَلَم: قلم
- (۲۸) قَبْض: گرفتن، گرفتگی
- (۲۹) بَسَط: وسعت، فراخی، گستردن
- (۳۰) پَنان: انگشت، سرانگشت
- (۳۱) اِجَال: بزرگ و محترم شمردن، شکوه و جلال
- (۳۲) نَسَخ: نسخه برداری از روی کتاب، نوشتن
- (۳۳) تَضَرَّع: زاری کردن، شیون کردن
- (۳۴) تَقَلَّب: از حالی به حال دیگر در آمدن
- (۳۵) حَبَل: جمع حبله، چاره ها
- (۳۶) جَهَر: آشکار
- (۳۷) کَل: کچل، مجازاً به معنی بی برگ و نوا و فاقد سرمایه های روحی و کمال و علم و معرفت
- (۳۸) لَب گَشودن: در اینجا به معنی آشکار شدن است
- (۳۹) حَبِوب: جمع حَب، دانه
- (۴۰) مَدْخَل: جای داخل کردن، محل وارد کردن
- (۴۱) مَلْعُون: لعنت شده، نفرین شده
- (۴۲) یوم دین: روز جزا، روز قیامت
- (۴۳) اِجَاج: ستیزه کردن
- (۴۴) یَوْم: جغد
- (۴۵) تَسَخَّر: ریشخند، استهزا
- (۴۶) چَرَبِک: دروغ، بهتان